

ای لا تغفل یا نباشد در پس دیوار کوش حکمت  
 هر که باد شندان دوستان خود بکسر بنویسد دوستی کند  
 و فی بعض النسخ صل کند سر زارد و سنان تکسیر  
 الراءین دارد بیت بشوی امرین شتابن ای خرد  
 مندانان دوست دست کنایه عن ترک الصبیح والليل  
 که باد شمانت بود عمتشت ای کمالهم حکمت  
 چون درامضای کاری و خواه عمل مترود باستی بدن  
 آن تغفل و ترک آن طرف اختیار کن کوی آزار بر باد  
 کایه تر لکنفصل سنا کما مراما بیت با مرد بیخ المم  
 و سكون الدال سها صید صعب کوی امرین کفتن و  
 و شوار کوی نمی منه با آنکه در بکله الراء ای باب  
 صلح زندای بقرع باب الصلح صنگ جوی حکمت  
 تا کار بر رفته الباء والصله بری اید ای اذ احصل الراء  
 بالذبت جان در خطر بختی الحاد المعه والطا والمه  
 نهادن نشاید ای لادمن صرف المال لشدفع الفرض  
 من الروح کما قيل ان المال وقایة للنفس بیت خود  
 از هم جیتی در گشت بضم الکاف الفارسی ناض  
 جمهورین کسستن و بقراءه بنا بفتح الباء اللغافه و  
 المعنی اذ لم تطفر بجمع الجبل خلاست بر دق شمشیر  
 دست ای حلک الاستحلاص بالمضاربه بالسيف  
 کما قيل اخر الجبل السيف حکمت بر مجز و شمن رحمت  
 کن که اگر قادر شود بر تو رحمت نکند بیت دشمن  
 کلیم را قدرت چو معنی نایوان بمعنی ضعیف لاف از  
 بروت بضمین الفشار و کسلان و لاف صافه خود زدن  
 نهی زدن ای لا تحکم کلمات منبئنه عن التصلف و  
 العرورا عمادا علی قوتک مغزیست بیا و الوهن در

استخوان

استخوان و کذا الباء فی قوله مردست و در هر بر من  
 تعلیل للماهی حکمت هر که بدی بیا و الوهن را کشت  
 بضم الکاف العریه خلق را از برای او و من ظلم بر آن  
 ای کخلصهم و هذا انعام علیهم و او را از غلاب خدای  
 اذ لولم یقتله لکان یودی الناس فیعدب برفه لا خرق  
 قطع پسندید است بوصول الفتره بخشایش  
 و لیکن مرعون منه نمی من نهادن بر ریش بکسر  
 الشین للاضافه ای جرحه خلق آزار و منعول للماهی  
 نداشت آنکه رحمت کرد و بر ما و لم یقتله که ان طلبت  
 فرزند آدم حکمت نصیحت از دشمن پذیرفتن  
 ای قبول النصیح من العدو خطاست لانه لا یستدک  
 الی الخ و لیکن شنیدن رواست بل یحسن تأمل  
 آن اشارت الی نصیحت کار کنی که عین صواب است  
 مشوب حذر کن ای اجنب را یکدشمن گوید من  
 الاموال الذی بقول العدو ان کن افعلمه بر را نوزنی  
 یعنی لولم یختمه تدم اشدا الندامه حتی نظرب  
 علی الوکمه دست تغافل بالذکر معقولن کن کورت  
 را بی بیا و الوهن نماید تا علم ضمیر دشمن راست  
 چون یرضعه راه آزار بر کرد و بفتح الکاف الفارسی  
 امرین کوردیدن ای رجوع عنه و من قال فی شریحه  
 اعرض عنه لم یأت بمعنی اللفظ اعرض عنه و راه  
 چپ کبر حکمت خشم بکون المیم مبتدا و پیش  
 باباء العربی از حد بتشدید الدال فی الاصل وحشت  
 ای نفرت آوردن مبتدا و مثل هذا قوله و لطف  
 بی وقت بیست بر دق ترمین الحاله المعتمد له چندان  
 در شنی بالباء المضمر کن که از تو سیر کرد و نایان  
 الفارسی و نه چندان نری کن که بر تو دلیر و شیخ

بسی استخوان